

نوربخشیان

نوشته مولوی محمد شفیع
ترجمه سید محمد مهدی

درباره نویسنده پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مولوی محمد شفیع در ۶ اوت ۱۸۸۳ م در خانواده‌ای اهل علم در قصور از توابع لاهور (پاکستان) چشم به جهان گشود. در سال ۱۹۰۵ در زبان و ادبیات انگلیسی و در سال ۱۹۱۳ در ادبیات عربی درجه فوق لیسانس گرفت. از ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ در دانشگاه کیمبریج (انگلستان) به اخذ درجه فوق لیسانس در ادبیات عربی نایل آمد. سپس در همان دانشگاه تا چند ماه زبان و ادب اردو تدریس کرد و در ۱۹۱۹ به وطن بازگشت و در بخش عربی دانشگاه پنجاب لاهور به عنوان استاد استخدام شد. تا سال ۱۹۴۲ در این سمت اشتغال داشت و از ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۲ مدیریت دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب را نیز به عهده گرفت. در ۱۹۵۰ به سمت ریاست اردو دائرة معارف اسلامیة دانشگاه پنجاب برگزیده شد و تا ۱۹۶۳ به این سمت باقی بود. وی مشاور دائرة المعارف اسلام لیدن نیز بود. مولوی در ۱۹۶۳ جهان فانی را وداع گفت.

مولوی محمد شفیع در مدت ریاست اردو دائره معارف اسلامیه چند سفر علمی به کشورهای خارج از جمله ایران کرد و از دولت ایران جایزه علمی «نشان سپاس» گرفت. نزد دانشمندان و شرق شناسان مقام والایی دارد و تحقیقات او مأخذی مستند به حساب می آید. فهرست آثار و مقالات او طولانی است. او چندین کتاب عربی و فارسی را تصحیح نموده که مهمترین آنها به قرار ذیل است: *فهارس العقد الفرید* (عربی) دردو مجلد؛ تصحیح تذکره میخانه عبدالنبی (فارسی)؛ تصحیح *تمه صوان الحکمه* از علی بن زید البیهقی (عربی)؛ تصحیح *مطلع سعدین* و *مجمع بحرین* از عبدالرزاق سمرقندی (فارسی)؛ تصحیح *مکاتبات رشیدی* از رشیدالدین فضل الله (فارسی)؛ تدوین *یادنامه دکتر ای. سی. ولز* (انگلیسی).

تعداد مقالات او به ۶۴ می رسد.

مولوی محمد شفیع مدتی مدیر مجله دانشکده خاورشناسی و مدیر ضمیمه مجله دانشکده خاورشناسی بوده است. تدوین اردو دائره معارف اسلامیه یکی از کارهای برجسته اوست. وی در دانشگاه پنجاب انجمن عربی و فارسی تأسیس کرد و در موضوعات گوناگونی کارهای تحقیقی انجام داد و در تاریخ علمی عهد سلسله مغول و تیموریان هند و ایران نظری عمیق و در عتیقه و خط شناسی مهارتی خاص داشت. وی کتابخانه بزرگی تشکیل داد و در آن نسخه های خطی و کتب چاپی مهم و منحصر به فرد در موضوعات مختلف گرد آورد. فهرست نسخه های خطی کتابخانه او به همت دکتر محمد بشیر حسین تدوین و از طرف دانشگاه پنجاب لاهور منتشر شده است.

در اینجا ترجمه فارسی، مقاله مولوی محمد شفیع درباره نوربخشیان تقدیم می شود که اصل آن به زبان اردو است و در مجموعه مقالات مولوی محمد شفیع جلد دوم طبع لاهور ۱۹۷۲ م منتشر شده است.

در عهد سلطنت تیموریان بین هندوستان و آسیای میانه و ایران امکانات رفت و آمد نسبت به امروز بیشتر بود. به همین جهت فرهنگ کشورهای همجوار تأثیر زیادی در فرهنگ هند گذاشت. نهضت های شگفت انگیزی در این کشورها به وقوع می پیوست و تأثیر آن در کوچه و بازار هند ظاهر می شد. تفصیل این اجمال با بررسی احوال فرقه نوربخشی روشن تر خواهد شد.

نوربخشیان پیرو سیدمحمد نوربخش اند و او را امام صاحب الزمان و مهدی موعود می‌دانند. ما در ابتدا احوال سید را از مجالس المؤمنین^۱ نقل خواهیم کرد، سپس به اختصار احوال خلفای او را ذکر می‌کنیم، بعد از آن به زمان و کیفیت ورود این نهضت به هندوستان می‌پردازیم، سپس عقاید نوربخشیان را بیان می‌کنیم، بعد از آن وضعیت این گروه را در حال حاضر بررسی می‌کنیم و بالاخره نگاهی به فرهنگ این گروه می‌اندازیم.

احوال سیدمحمد نوربخش

در شرق شبه جزیره عربستان و در ساحل غربی خلیج فارس منطقه‌ای به نام الاحساء^۲ قرار دارد. نام مرکز این منطقه نیز الاحساء است. خانواده سیدمحمد نوربخش در همین منطقه زندگی می‌کرد و زادگاه جد او، عبدالله، نیز همین منطقه^۳ است. البته پدر سید در قُطیف به دنیا آمده بود.

نسب سیدمحمد نوربخش با هفده واسطه به حضرت امام موسی کاظم (ع) می‌رسد. شوشتری نکته بسیار مهمی درباره خانواده او نوشته است که در اجداد سیدمحمد نوربخش همیشه يك نفر صاحب حال خواه مجذوب یا سالک بوده است. یعنی این خانواده بسیار ذکی الحس بود. پدر او محمدبن عبدالله راه تجرد و انقطاع اختیار کرد و برای زیارت حرم امام رضا (ع) به خراسان و از آنجا به قاین که قصبه معروفی از توابع ایالت قهستان است، رفت و آنجا توطن و تاهل اختیار کرد.

سیدمحمد نوربخش به سال ۷۶۵ هـ در قاین متولد شد. در سن هفت سالگی قرآن را حفظ کرد و در مدت کوتاهی در علوم متبحر شد. کمالات علمی او بعداً ذکر خواهد شد، اینجا فقط این نکته را بیان می‌کنیم که سید با خواجه اسحاق ختلانی مرید سیدعلی همدانی بیعت کرد و با قابلیت و استعداد شخصی خود مراحل فقر و سلوک را در مدت مختصری طی نمود. پیر او به انگیزه خوابی که دیده بود به او لقب نوربخش داد^۴ و آخرین خرقه سیدعلی همدانی را به او پوشانید و بر مسند ارشاد نشانید و نه فقط خانقاه و تمامی امور سالکین را به او واگذاشت، بلکه با او بیعت و مریدان خود را نیز به این کار تشویق کرد.

در این زمان شاهرخ (فرمانروایی ۸۵۰ تا ۸۷۰ هـ) بن تیموربخشی از سلطنت پدرش را به تصرف خود در آورده بود. ظاهراً گمان می‌رود که خواجه اسحاق در ارزیابی قدرت شاهرخ دچار اشتباه شده و نقشه‌ای کشیده بود که در منطقه کوهستانی و صعب العبور ختلان حکومت خود را تشکیل دهد. او سید را به سبب علو نسب و همت جوانش^۵ برای پیروزی نهضت شایسته تشخیص داد و جای خود را در مرکز به او سپرد. سید قضیه را درک کرده بود و از

ختلانی عذر خواست و گفت «هنوز ما آمادگی کامل نداریم و شاهرخ میرزا بر ایران و توران و هند و غرب و عجم تسلط دارد. مقابله با چنین پادشاهی بدون آمادگی کامل امکان پذیر نیست. در این شکی نیست که حکومت ما از مقدرات الهی است چرا عجله کنیم، هر چه مصلحت بود به ظهور خواهد پیوست.» اما ختلانی حاضر نبود که این را بپذیرد. پاسخ داد «مناسب ترین زمان خروج الآن است- انبیاء نیز هنگام خروج آمادگی ظاهری نداشتند».

ختلانی و سید در سال ۸۲۶ ق در یکی از قلعه‌های ختلان پرچم سرکشی برافراشتند و مردم را برای بیعت با سید دعوت کردند. سلطان بایزید به نیابت شاهرخ فرمانروای منطقه ختلان بود. وقتی که از داعیه خواجه ختلانی و سید اطلاع یافت بی درنگ هر دورا با دیگر شورشیان دستگیر کرد و به هرات روانه کرد و درباره آنچه رخ داده بود گزارش مفصلی برای شاهرخ میرزا فرستاد. شاهرخ برای سید و همراهیان او حکم اعدام صادر کرد و دستور داد که در راه هر جا فرستاده با اسیران روبرو شود، آنان را در همانجا اعدام کنند. پس از صدور این حکم میرزا شاهرخ دل درد گرفت. به سفارش مولانا حکیم الدین طبیب از کشتن سید صرف نظر کرد و فرمان داد تا سید را پا به زنجیر به هرات بیاورند.^۶ پس از آن دل درد او رفع شد. ختلانی و رفقای او به بلخ رسیده بودند و در همانجا کشته شدند.^۷

وقتی که سید به هرات رسید عذر آورد که از دست او به هیچ مسلمانی گزند نرسیده است و نه از طرف او تیری به طرف کسی پرتاب شده است. کسی این عذر را نپذیرفت. سید به زندان حصار اختیارالدین^۸ فرستاده شد. هیجده روز در سیاهچال بود. سپس دستور صادر شد که پا به زنجیر به شیراز برده شود. چند نفر از نزدیکان میرزا شاهرخ این دستور را اجرا کردند. از اینجا مرحله دوم زندگانی سید شروع می شود. او پس از دستگیری در حدود بیست الی بیست و پنج سال در زندان به سر برد یا آزادی مشروط داشت و در تمام این مدت مورد عتاب و آزار از طرف شاهرخ میرزا بوده است. سید را از شیراز به بهبهان^۹ بردند. مدتی در آنجا زندانی بود، سپس به فرمان ابراهیم سلطان فرمانروای شیراز از زندان رهایی یافت. سید بعد از رهایی از زندان از راه شوشتر و بصره به حله رسید، سپس به بغداد رفت و از آنجا به کردستان رسید. در کردستان موقیّت زائدالوصفی نصیب او شد. انبوه کثیری از قبیله بختیاری و دیگر قبائل در سلك مریدان او درآمدند، به نام او خطبه خواندند و سگه زدند. از اینجا میر تلاش کرد که در گیلان هم نفوذ و تسلط خود را برقرار سازد. شاهرخ در آن زمان در آذربایجان به سر می برد. از فعالیت‌های سید در کردستان باخبر شد و به فرمان او سید را دستگیر کردند و به اردوی بزرگ به حضور شاهرخ بردند. شاهرخ سید را سخت تهدید کرد و مورد عتاب قرار داد و حتی قصد جان وی کرد. سید برای حفظ جان خود از آنجا فرار کرد.

سه شبانه‌روز در کوه‌های یخ بسته سرگردان بود، سپس به خلخال رسید. فرمانروای خلخال او را دستگیر کرد و پیش شاهرخ فرستاد. سید دوباره در سیاهچال انداخته شد. این بار پنجاه‌وسه روز در این حال به سر برد. بعد از آن پا به زنجیر به طرف هرات فرستاده شد. روز جمعه شاهرخ میرزا او را وادار کرد که بالای منبر از ادعای خلافت خود اعلام برائت کند. سید در حال ناچاری بر منبر رفت و گفت «بعضی گفته‌ها به من منسوب شده است. اگر من گفته باشم یا نه «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ يَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف، ۲۳). در اول جمادی الاول ۸۴۰ ق بند از پای او باز کردند و به او اجازه تدریس علوم رسمی دادند.^{۱۰} اما در همین حال دستور داده شد که عمامه سیاه به سر نکند و مردم را دور خود جمع نکند. بعد از مدت کوتاهی شاهرخ میرزا دوباره از فعالیت‌های سید نگران شد و سومین بار او را دستگیر کرد و در ماه رمضان پا به زنجیر به تبریز فرستاد^{۱۱} و به فرمانروای تبریز دستور داد که سید را به روم تبعید کند. سید در تبریز آزاد شد، اما به جای اینکه به طرف روم برود به شیروان و از آنجا به گیلان رفت و در آنجا ساکن شد و نامه‌ای که در جامعه مراسلات اولوالالباب، تألیف ابوالغلی حیدر^{۱۲} به عنوان «یکی از سادات به میرزا شاهرخ» درج شده است ظاهراً از گیلان نوشته شده و سیاق عبارت نشان می‌دهد که نویسنده این نامه خود سید محمد نوربخش است. او در این نامه می‌نویسد:

«مدت بیست سال است که آن پادشاه در ایذای این مظهر سعی بلیغ می‌نماید و سه نوبت مقید گردانیده است و دو نوبت در چاه داشته و هزار فرسخ تقریباً باشد اقلیم به اقلیم گردانیده و اطالعه هذّه که آخر عمر وی است و نوبت پادشاهی نزدیک است که منقضی شود و هنوز در اندیشه آن است که این مظهر را باز به دست آورده مقید گرداند و این حال نزد مکاشفان محال است از بهر آنکه سه قید بینایان دیده بودند و دانایان دانسته...» شاهرخ در سال ۸۵۰ ق درگذشت و بدین گونه سید بعداً مدتی نسبتاً طولانی نفس راحتی کشید و با خاطر آسوده زندگی کرد. بعد از مرگ شاهرخ تیموریان گرفتار کشاکش و درگیری شدند و کسی فرصت نداشت به سید تعرض کند. سید به ری رفت و در آنجا ساکن شد و روستایی و باغی آباد کرد و بدون دغدغه فعالیت‌های خود را ادامه داد و در همانجا به سال ۸۶۹ ق در سن هفتادوسه سالگی به دعوت حق لبیک گفت و در باغ خود به خاک سپرده شد.

خلفای سید محمد نوربخش

امین احمد رازی^{۱۳} در هفت اقلیم نوشته است که سید محمد نوربخش دو پسر داشت؛ پسر بزرگش سید جعفر و پسر کوچکش شاه قاسم بود. این دو برادر در عهد سلطان حسین میرزا به

خراسان رفتند و هرچند سیدجعفر را ترغیب کردند که در هرات بماند راضی نشد و به عربستان عزیمت نمود و بقیه عمر خود را آنجا در عبادت حق سپری کرد. شاه قاسم بعد از پدرش خلیفه او و مرجع سلسله نوربخشیه شد. بنا به گفته شوشتری سلطان حسین^{۱۴} او را به دربار خود خواند و به او ارادت داشت. هرچند ظاهراً او در علوم رسمی تبهر نداشت بعضی از شاهزادگان بخصوص میرزا کیچک با او بیعت کردند. بعد از درگذشت کیچک او به ری که در آنجا ضیاع و مزارع و دارایی و ملک خوبی داشت بازگشت. تقریباً در همین دوران بود که سلسله صفوی به اوج خود رسید. چون شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ هـ ق بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد شاه قاسم مورد عنایات و الطاف شاهی قرار گرفت و نسبت به بسیاری از سادات به او ضیاع و ملک بیشتری دادند.^{۱۵} شاه قاسم پنجاه و یک سال بعد از شاه اسماعیل در سال ۹۸۱ هـ ق وفات یافت که نشان می دهد هنگام اقامت در هرات جوانتر بوده است. شاه بهاءالدوله پسر شاه قاسم نیز ابتدا به دربار سلطان حسین نفوذ یافت و مقبول شد، سپس به دربار شاه اسماعیل رسید. اما به نظر می رسد که مقام والایی که قوام الدین محمد جانشین و نوه شاه قاسم کسب کرده شاید نصیب هیچ یک از فرزندان سیدمحمد نوربخش نشده باشد. عده مریدان او بسیار بود و با مشاهده پیر و زبهای صفویان علاقه مند به تشکیل حکومت شد، چنانکه امین احمد می گوید او قلعه‌ای هم ساخته بود و بالأخره یکی از شاعران را اعدام کرد و شاه طهماسب اول (۹۳۰ تا ۹۸۴ هـ ق) که احتمالاً درباره او دچار سوءظن شده بود، او را دستگیر و در قزوین زندانی کرد و او در همین حال وفات یافت.

اما شاید باشکوه‌ترین خلیفه نوربخش، شیخ شمس الدین محمد جیلانی لاهیجی متخلص به اسیری، شارح گلشن راز، بود و شوشتری او را به عنوان «افضل و اکمل خلفای حضرت سیدمحمد نوربخش» ذکر کرده است. لاهیجی رویداد جستجوی مرشد و بیعت با سید را مفصلاً به نظم در آورده است^{۱۶} که در آنجا می گوید با تلاش یکی از مبلغان نوربخشی به سیدمحمد نوربخش علاقه مند شد و در یکم رجب ۸۴۷ هـ ق از اصفهان به گیلان که سید در آنجا مقیم بود عزیمت کرد و در راه با عده دیگری که به همین منظور به طرف گیلان می رفتند برخورد کرد. با رسیدن به گیلان در سلك مریدان او در آمد و به مدت شانزده سال در خدمت شیخ به سر برد. بعد از وفات او به شیراز آمد و خانقاهی به نام «نوریه» بنا کرد. در آن خانقاه خلوتخانه‌ها داشت که همراه با مریدان خود در چله نشینی و دیگر مشاغل از همین قبیل به سر می برد. پادشاهان ملک و ضیاع بسیاری وقف نوریه کردند و شیخ و فرزندان او را متولی آنها کردند و بالأخره شیخ در همین خانقاه به خاک سپرده شد.

ذکر احوال فرزندان سیدمحمد نوربخش و برخی از مشایخ نوربخشیه در تحفه سامی و

نفائس المآثر آمده است که اینجا نقل می‌شود.
تحفه سامی را سام میرزا پسر شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۵۷ هـ ق تألیف کرده است.
از شرح حالی که در صفحات آینده نقل خواهد شد معلوم می‌شود که در آغاز عهد صفوی
مناسبات نوربخشیان با صفویان چگونه بوده است.

نفائس المآثر در سالهای ۹۷۳ تا ۹۷۹ هـ ق تألیف شده است. البته بعد از آن نیز مؤلف بر
آن اضافاتی آورده است. نفائس از تألیفات میرزا علاء الدوله بن یحیی سیفی حسینی است.
اطلاعات مفصلی درباره این کتاب در مجله اورینتال کالج لاهور، شماره مه ۱۹۲۵ چاپ شده
است. نسخه نفائس که مورد استفاده بنده بوده است در کتابخانه خصوصی پروفیسور آذر
[استاد دانشگاه پنجاب لاهور] موجود است و نسخه تحفه سامی متعلق به راقم سطور است.

الف: تحفه سامی

[صحیفه ۲]

شاه صفی: برادر شاه قوام الدین نوربخشی است. بسی درویش و فانی مشرب است.
خالی از طالب علمی نیست. به شرف حج و زیارت حضرت رسول و ائمه دین
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین مشرف نشده و در شاعری ذهن خوب دارد.
این رباعی و چند مطلع از اوست.

هرگز دل هیچ کس میازار صفی تا بتوانی دلی به دست آر صفی
سر رشته همین است نگه دار صفی زنهار صفی هزار زنهار صفی
امیر نوربخشی: از خوش طبعان آن سلسله است و الحق طبعش در شاعری بلند افتاده،
دیوان غزل تمام کرده، این مطلع از اوست.

سگ در پاسبانی شب^{۱۷} ندارد آنچه من دارم

که سگ را تا سحر خواب است و من تا روز بیدارم

ناصر مگو که عشاق در باختند جانها چندین هزار رفتند ما هم یکی از آنها
امیر سعدالحق از سادات نوربخشی است، در یزد متوطن بوده و در شعر نصیبی تخلص
می‌کند، این دو مطلع از اوست

ز شوقت پاره سازم جامه تا جان در بدن باشد

لباسی را که نتوان پاره کردن آن کفن باشد

وقت رفتن دست چون بر طرف دامن می‌زند دامن می‌باشد که او بر آتش من می‌زند

شیخ زاده فدائی: ولد صدق شیخ محمد لاهیجی است و او از جمله خلفای نامی است از سلسله نوربخشی و در جوانی از آنجا [لاهیجان؟] بیرون آمد و در شیراز رحل اقامت انداخت و شیخ زاده در آنجا متولد گردیده. بسیار بزرگ منش و خوش طبع بود و چون در مشرب عالی افتاده اکثر اوقات با ارکان دولت حضرت صاحبقران مغفور به تخصیص با شیخ نجم زرگر مصاحب شده از غایت شرب مدام فراق میان صبح و شام نمی کرده، چنانکه از این دو بیت امیدی که در مدح شیخ نجم مذکور گفته معلوم می شود:

می مغانه که مردافکن است و تو به شکن چنان به دور تو از شیخ و شاپ برده شعور
 که زاهدان سحرخیز بر نمی خیزند به جای حی علی گردمند نفخه صور
 و در اصناف شعر خصوصاً به رباعی بی بدل بود و فدائی تخلص می نمود؛ این سه رباعی و قطعه از جمله اشعار اوست:

در موسم نوروز زبان شد همه بید وز آمدنت به گلستان داد نوید
 گشتند شکوفه درختان همه چشم و اندر ره انتظار گشتند سفید

هر چند که دل به وصل شادان کردیم دیدیم که خاطرت پریشان کردیم
 خوش باش که خوی به هجران کردیم بر خود دشوار و بر تو آسان کردیم

ای گل نظری به عندلیبان نکنی می در کف و یاد بی نصیبان نکنی
 ناکامی غربت نکشیدی هرگز اینست که پروای غریبان نکنی
 زمشرب شیخ گر لافی زند پیمانه می باید

چهارم: قاضی عبدالله یقینی: داماد شیخ زاده است^{۱۸}، و سلیقه اش در شعر و انشا عظیم المثال بود، و همواره اوقات خود را به نیل امانی و آمال صرف می نمود.

ای خوش آن شهباکه با افسانه میلی داشتی درد دل می گفتم و افسانه می پنداشتی
 به ملازمت حکام گیلان به کید حساد از پا در آمد.

قاضی یحیی: از طبقه مشایخ نوربخشیه لاهیجیه است. طبعی به غایت بلند و سلیقه مرغوب و دل پسند دارد. این اشعار دلپذیر ازوست

اینست بین آفت جان و دلم این است مقصود مراد دل بی حاصلم این است
 ای هم نفسان می دهم امروز نشانی فردا که نهان کشته شوم قاتلم این است

گفتی که بگو مشکل خود تا بکشایم
و این دو مطلع نیز ازوست
آخر سر خود در رهت ای ماه نهادیم
اول قدم است اینکه در این راه نهادیم
به يك کرشمه پری پیکری ربود مرا
چه صورت عجب است این که رونمود مرا

[صحیفه ۵]

امیدی: در شهور سنه خمس و عشرين و تسعمائه جمعی بر سر اوربخته به قتلش رسانیدند. بعضی مردم نسبت این امر شنیع به نوربخشیه کردند. افضل نامی تهرانی این قطعه در تاریخ امیدی گفته. قطعه:

نادرالعصر امیدى مظلوم کو به ناحق شهید شد ناگاه
شب به خواب من آمد و فرمود کای زحمال درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس آه از خون ناحق من آه [۹۲۵]
افضل نامی: تهرانی است... شعرش به غایت رنگین و نظمش متین است و در اثنای جوانی به فجأة درگذشت، مردم را گمان آن بود که نوربخشیه او را تسمیم نموده اند...

[صحیفه ۷]

حافظ عصار: از قزوین است و مرید نوربخشیان، این رباعی ازوست:

ای دل هوس عشق مجازی نکنی چون بوالهوسان بعشق بازی نکنی
ره در حرم کعبه وصلت ندهند تا جامه خویش را نمازی نکنی
خواجہ فتح الله: از قزوین است و مرید نوربخشیان است و تجارت می کرد. این مطلع مشهور ازوست:

من که چون نی زغمت چهره زردی دارم گر بنالم عجبی نیست که دردی دارم

ب: نفایس المآثر

ما قبلا اشاره کرده ایم که از نفایس المآثر نیز اطلاعاتی درباره نوربخشیان به دست می آید. از این کتاب معلوم می شود که (۱) نسب نویسان نسب این طایفه را قدح می کردند؛ (۲) شاه قاسم فرزند سیدمحمد نوربخش به چه دلایلی دربار سلطان حسین را ترک گفت و مجبور شد که به عراق برود؛ (۳) شاه قاسم مدتی در عراق در دربار سلطان یعقوب نیز به سر برده

است. سلطان یعقوب آق قویونلو از ترکمنها بود و از ۸۸۴ تا ۸۹۶ هـ ق بر مناطق آذربایجان و غیره حکمفرمایی می کرد. اکنون ما اصل عبارات نفایس المآثر را از نسخهٔ پروفیسور سراج الدین آذر (استاد دانشگاه پنجاب لاهور) نقل می کنیم:

رضائی نوربخشی^{۱۹}: بزرگ زادهٔ بفهم است، فی الجملة تحصیل نموده شطرنج خوب می بازد و شعر نغم می گوید و از ارباب اهل است.

شاه صفی: پسر زادهٔ شاه قاسم نوربخش است. خوش طبع و فانی مشرب بود و همیشه در زئی درویشان سلوک می نمود، از طالب علمی بهره داشت و به شرف زیارت حج رسیده. (بعد از آن نوشته است که او از راه مصر به وطن بازگشت، غزل می گفت و گاهی رباعی (نیز می ساخت). در فرصتی که شاه طهماسب با طبقهٔ نوربخشیه در مقام کلفت شده برادر بزرگ او شاه قوام الدین را گرفت. برادر دیگرش شاه... در افتنا و اضرار برادران با معاندان همداستان گشته سخنان به عرض شاه طهماسب رسانیده و از مرء او کلفت بسیار به ایشان رسیده و شاه قوام الدین در قلعهٔ التّجق مدّتی مقید و محبوس بود و شاه صفی با این برادر مهربان (کذا) در طرشت که از قصبات ری و مسکن ایشان است اوقات می گذرانید. این رباعی در آن باب گفته:

با من دو برادری که بودند قرین آن بر سر مهر بود و این بر سر کین
روزی صدبار، ای صفی، می کشدم نا دیدن آن برادر و دیدن این
و چون علمای نسابه در نسب آن طایفه قدح گویان سخنی گفتند و به عرض حضرت
شاه طهماسب رسید ملاحظه ای که در مراعات ایشان می نمود بر طرف کرد، قصهٔ شاه
قوام الدین در آن قلعه به قطع انجامید و شاه در مرثیهٔ برادر غزلها گفت، از آن جمله این دو
مطلع به خاطر بود ثبت افتاد:

سیاه شد تِه دل همچو لاله در بر من ز داغ فرقت یار من و برادر من
سرم زخاکِ کف پای او چو دور افتاد دگر کجا برم این سر که خاک بر سر من

دور از حریم وصل تو شرمنده مانده ام شرمنده ام که بی تو چرا زنده مانده ام
بیدرد من به محنتِ هجران مرا مکش کز خیل اهل درد همین بنده مانده ام

... شاه صفی در شهر سبوع و ستین و تسعمائه از عالم رفت، اما شاه قاسم پسر سید محمد نوربخش است که در زمان شاه مغفور میرزا شاهرخ دعوی مهدویت کرده بود و طبقهٔ

نوربخشیه به او منسوب اند و این شاه قاسم بسیار فاضل و خوش طبع و شیرین کلمات بوده از انواع علوم بهره داشته طب و رمل نیکو می دانسته و سلاطین روزگار به صحبت او رغبت تمام داشته اند در زمان پادشاه مغفور سلطان حسین میرزا به هرات رفت و آن پادشاه او را تعظیم بسیار کرده رعایت‌های کلی یافت، اما به واسطه اسناد حکایت نامشروعی که به شاه قاسم کرده بودند اکابر هرات در مسجد جامع آمده مجلس عالی ساختند در آن روز مردم شهر و بازار قریب به ده هزار کس بر درو بام هجوم آورده طالب علمی بر شاه قاسم دعوی کرد به سر حد ثبوت رسانید و او به عین عنایتی که از پادشاه در حق او متحقق بود از آن مجلس به سلامت خلاص شد به عراق معاودت کرد و سلطان یعقوب به صحبت او میل تمام کرد و اکثر اوقات به مجلس سلطان می رسید و در اکثر مجالس حاضر می شد، روزی قاضی عیسی ساوجی که آخوند و صدر یعقوب بود مجلس عقدی داشت و چون اکابر عالم و سادات و نقبای عراق و عجم در پای تخت پادشاه جمع آمده بودند قاضی عیسی آن مجلس را در چهار صقه عالی اساس ترتیب داد و بر صدر هر صقه صدرنشینی تعیین فرمود که همگان را در تقدیم و تقدّم او جای حکایت نباشد و بساط نشستن بر بزرگان وسیع و گشاده کرد. در این روز شاه قاسم وقتی به مجلس درآمد که جمعیت سادات و اشراف دست فراهم داده بودند و اطراف صقه‌ها به صفهای اکابر اطراف آراسته. شاه قاسم خواست که با امیر ابراهیم مشعشع که از اکابر سادات عراق عرب است و می گویند که یکی از اجداد او دعوی خدایی کرده بود همانا در نسب ایشان نیز قدح می کرده اند تقدیم کند، میر ابراهیم آوازه بر آورده که مخدوم زاده به کدام جهت بر من راه تقدم می جویی، اگر جهت بالا نشستن سیادت مشکوک فیه است ما هر دو شریکیم و اگر پدر شما دعوی مهدویت کرده بود پدر من دعوی خدائی کرده بود، اهل مجلس از شنیدن آن حکایت انبساط فراوان نمودند و آن حکایت به سلطان یعقوب رسید و آن را ماده طیب ساخته اکثر اوقات با شاه قاسم از آن مقوله مطایبه در میان داشت.

مشهور است که شیوه دنیاداری به نوعی بر او غالب بود که در روزی که شاه اسماعیل پسر شاه بهاء الدوله را حکم کشتن کرد و خیر به او رسید، ارباب طرب و نقاره چنان را طلبید و بساط نشاط و انبساط فرو چیده^{۲۰}. وفات شاه قاسم در شهر سنه... [بیاض در اصل در این موضع اما بر حاشیه افزوده است: وفات شاه قاسم را در سنه تسع عشر و تسعمائه گفته اند]

خواجه هدایت مشرف... در تاریخ گرفتاری شاه قوام الدین نوربخشی از جمله اشعار اوست:

دی میرطرشتی درشتی صفت از قهر
 خاک سیهی بود ز من کشتِ طرشتی
 می گفت که بیزار از این خاکِ پلشتم
 بگذاشتم و از همه عالم بگذشتم
 آبادی آن موجب ویرانی من شد
 تاریخ گرفتاری من گشت «درشتم» [۹۴۴]
 یقینی: قاضی عبدالله نام دارد از مشایخ نوریخشیه است و از اقوام شیخ لاهیجی مشهور
 که شارح گلشن راز است. یقینی مرید شاه قاسم نوریخش است در گیلانات معتبر بود و
 حاکم آنجا به او اعتقاد (کذا) بکمال، بغایت طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشت و شعر
 خوب می گفت و در انشا گوهر سخن می سفت (اشعار منتخب و نمونه نیز ذکر شده است
 که حذف شد).

قاضی یحیی: نوریخشی برادرزاده قاضی عبدالله یقینی است، جماعت نوریخشیه را
 خصوصاً (در) رودبار وری و گیلانات به طبقه ایشان اعتقاد تمام است، قاضی یحیی با
 آنکه ظاهر شرع را کمابینگی مرعی نمی داشت دعوی آن داشت که دوام آگاهی دارد و
 چند اربعین برآورده بود طالب علمی نموده از علوم و قوف داشت و از جواهر نظم
 بهره ور بود. اشعار نیک بسیار دارد، از آن جمله است:

اینست بین آفت جان و دلم اینست
 مقصود مراد دل بی حاصلم اینست
 ای هم نفسان می دهم امروز نشانی
 فردا که نهان کشته شوم قاتلم اینست
 گفتم تا بگو مشکل خود تا بگشایم
 گفتن نتوان پیش کسی مشکلم اینست
 تنها منم و کنج غم و گوشه محنت
 هم صحبتیم این حالتیم این منزلم اینست
 خواهم که ز کویش بروم همره یحیی
 اندیشه بی فایده باطلم اینست

تو عهد استوار ندانسته ای که چیست
 بودن به يك کنار ندانسته ای که چیست
 کردن خلاف وعده بس آسان گرفته ای
 تلخی انتظار ندانسته ای که چیست

وله

یارب که شرم او به چه انگیز بشکنم
 تا مهر ازان لب شکرآمیز بشکنم
 می خورده ام که توبه و ناموس و ننگ و نام
 مستی کنم بهانه همه چیز بشکنم
 جام و سیو شکسته ام ای مرگ مهلتی
 تا توبه ای که کرده ام آن نیز بشکنم
 فکری نوریخشی: از اقوام شاه قوام الدین نوریخشی مشهورالدین (؟) طبعی سلیم و
 ذهنی مستقیم داشت. اول سیری تخلص می کرد. در علم موسیقی مهارت تمام داشت و
 به همت بود.

نشر عقاید نوربخشی در هندوستان

عقاید نوربخشی از ختلان و ایران به هندوستان رسید. میرزا حیدر دوغلات صاحب تاریخ رشیدی اولین مورّخی است که این رویداد را درج کرده است. بنا به گفته^{۲۱} او شخصی به نام شمس الدین تالش در عهد فتح شاه^{۲۲} از عراق به کشمیر رفت و خود را نوربخشی معرفی کرد و با نشر این مذهب کفر و زندقه را رواج داد و کتابی به نام فقه/حوط منتشر کرد که نه با عقاید اهل سنت مطابقت داشت و نه با عقاید اهل تشیع. میرزا حیدر کتاب فقه/حوط را نزد علمای هند فرستاد و آنان بر پشت کتاب فتویٰ نوشتند^{۲۳} و اظهارات او را زندقه دانستند و از بین بردن این کتاب را برای افرادی که به این امر قادر بودند واجب خیال کردند و قلع و قمع کردن این مذهب را از ضروریات دین شمردند و جلوگیری از عمل نمودن به تعلیمات این کتاب و پیروان این مذهب را از امور لازم قرار دادند و در صورت اصرار قتل آنان را واجب دانستند و برای افرادی که توبه کنند متابعت مذهب ابوحنیفه را پیشنهاد کردند.

به نظر می‌رسد که بعد از صدور این فتویٰ میرزا حیدر ظلم بسیار به نوربخشیان روا داشته است. حتی هیچ کس، از ترس کشته شدن جرأت نمی‌کرد که به نوربخشی بودن خود اعتراف کند و خود میرزا حیدر نیز می‌دانست که این عده فقط از ترس عقاید خود را پنهان می‌کنند. چنانکه می‌نویسد: «حالی که کسی از این مزخرفات را آشکارا نمی‌تواند کرد همه منکر مطلق اند و خود را از اهل سنت و جماعت می‌نمایند و شدت بنده پیش ایشان معلوم شده است که اگر ظاهر شود به غیر قتل دیگر معامله نخواهد رفت. آن بدبختی از نهاد ایشان امید است که به مرور توفیق الله تعالی و سعی بنده برخیزد.»^{۲۴}

آنچه ابوالفضل در مورد اوضاع کشمیر در آیین اکبری ذکر کرده است^{۲۵} به بیان مزبور چیزی اضافه نمی‌کند، البته حاکی از آن است که در آن زمان نیز عامه کشمیر پیرو مذهب اهل سنت و جماعت بودند هر چند عده‌ای عقاید امامیه و نوربخشیه داشتند^{۲۶} و بین پیروان این سه فرقه همیشه نزاع وجود داشت. میرشمس الدین مرید شاه قاسم^{۲۷} را مبلغ عقاید نوربخشی و روزگار فتح شاه را زمان آغاز این نزاع دانسته است.

فرشته از تاریخ رشیدی اتباع کرده و مطلب جدیدی ننوشته است. اما محمد اعظم کشمیری در «رویداد کشمیر» (که بین سالهای ۱۱۴۸ تا ۱۱۶۰ هـ ق تألیف شده) احوال این فرقه را به تفصیل ذکر نموده است که ما آن را از نسخه خطی نقل می‌کنیم:

بنا به اظهارات محمد اعظم، میرشمس الدین عراقی ظاهر آراسته داشت، به فصاحت بیان متصف بود و با علوم مرموز آشنایی داشت. او دوبار به کشمیر رفت. نخست به عنوان سفیر سلطان حسین میرزا پادشاه خراسان (حکومت ۸۶۳ تا ۹۱۲) به دربار سلطان حسن

شاه رفت و در طول هشت سال اقامت خود در کشمیر بین مردم عقاید نوربخشیه را اشاعه داد. در آن ایام شیخ اسماعیل کُبروی به ترویج اسلام مشغول بود. عراقی به او علاقه و ارادت خاصی نشان داد و مخفیانه سعی کرد که میدان او را پیر و خود سازد. بالأخره سلطان حسین میرزا او را باز خواند و چون از خلق باطنی او اطلاع یافت او را معزول کرد. عراقی دوباره به کشمیر روی آورد و اظهار کرد که سید محمد نوربخش او را به خلافت منصوب کرده.^{۲۸} چون شیخ اسماعیل از ترس همنشینی با مردم را ترك گفته بود، عراقی میدان را خالی یافت و آستانه و خانقاهی ساخت و بارونق زیادی کار خود را آغاز نمود. عصر او مصادف با حکومت فتح شاه بود. در میان امرای او اختلاف شدیدی وجود داشت و اوضاع برای عراقی سازگار بود. عراقی سرداران قبیله چك را که با خانواده سلطنتی نزدیک بودند و در دربار کشمیر نفوذ داشتند، مرید خود ساخت و مبلغان او تا لداخ رسیدند و نوربخشیان در این منطقه هم گسترش پیدا کردند.^{۲۹}

بعد از درگذشت عراقی در روزگار نازک شاه، میرزا حیدر کشمیر را به تصرف خود در آورد و این ده سال برای نوربخشیان بسیار سخت بود.^۳ سرانجام در سال ۹۵۷ هـ ق میرزا حیدر کشته شد و نوربخشیان نفس راحتی کشیدند و چون بلافاصله چکها کشمیر را متصرف شدند. لذا در آن زمان نوربخشیان به اوج خود رسیدند.

چون کشمیر به ختلان نزدیکتر است در این منطقه عقاید نوربخشی بیشتر ترویج شد، اما ظاهراً در دیگر مناطق هند نیز این عقاید اشاعه یافت. مثلاً در اخبارالآخیر (چاپ دهلی، ۱۲۸۰ هـ ق، ص ۲۱۱) نام شاه جلال شیرازی آمده است که مرید اسیری بود و در بازگشت از مکه در عهد سلطان سکندر لودی در دهلی اقامت گزید و در همین شهر در سال ۹۴۴ هـ ق وفات یافت و مدفون شد.

به گفته امین احمد رازی، شاعری از خانواده سید محمد نوربخش که فکری تخلص می کرد (متوفی ۹۵۲ یا ۹۵۳ یا ۹۵۶ هـ ق) در عهد شاه طاهر به دکن رفت. نمی توان گفت که او در ترویج عقاید نوربخشی نقشی داشت یا نه.

در تاریخ فرشته (چاپ نول کشور، جلد ۲، ص ۲۵۳) آمده است که سید نوربخش توسط مولانا عمادالدین خرقة‌ای برای سلطان محمود خلجی فرستاده بود. عبارت فرشته این است: «و در ذی الحجه سنه مذکور (۹۷۱) مولانا عمادالدین رسول سید محمد نوربخش به خدمت سلطان محمود رسیده، خرقة شیخ را بر سبیل تبرک آورد و سلطان ورود خرقة را نعمت کبری دانسته قدم مولانا عمادالدین تلقی به خیر و احسان نمود و از غایت سرور و خوشحالی خرقة را پوشیده دست بذل و سخا گشاد و جمیع علما و مشایخ بزرگان آن دیار را که

در مجلس او حاضر بودند محظوظ و بهره‌مند گردانید.»

سیدمحمد نوربخش در ۸۶۹ هـ ق وفات یافته است. اگر فرشته با صراحت اسم سیدمحمد نوربخش را نبرده بود گمان می‌رفت که شاید خرقة را پسر او فرستاده باشد. البته تعجب در این است که چرا قاصدی که در سال ۸۶۹ از ایران حرکت کرده بود با تأخیر دو سال (یعنی در اواخر سال ۸۷۱) به هندوستان رسید؟

عقاید نوربخشی

عقاید نوربخشی را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد. در مرحله اول این عقاید به شکلی بود که به نظر من مسئولیت آن به عهده بنیانگذار فرقه بود. در مرحله دوم به سبب اوج قدرت صفویان برخی دگرگونیهای مشهود در آن رخ داد و در مرحله سوم این عقاید به شکلی که بعد از رواج یافتن در کشمیر به خود گرفت ظاهر شد.

چنانکه قبلاً اشاره شد، سیدمحمد نوربخش ادعای مهدویت و ختمیت ولایت داشت.^{۳۱} او خود را مظهر موعود و بیشتر اوقات مظهر جامع می‌گفت. در نامه‌ها و شعرهای او کراراً به این ادعاها اشاره شده و اشعار خلیفه او اسیری نیز مؤید آن است.

او درباره این ادعاها بعضی توضیحات در دو نامه خود که در نسخه جامعه مراسلات اولوالالباب^{۳۲} موجود است، داده است. در یکی از این نامه‌ها می‌نویسد «از فضائل و کمالات برگزیده چیزی وجود ندارد که خداوند به او نداده باشد. از لحاظ نسب او قریشی، هاشمی، علوی، فاطمی، حسینی و کاظمی است. در علوم عربی فرید فضلالی زمان و در علوم شرعی وحید مجتهدان جهان است. اگر افلاطون زنده بود در علوم ریاضی از او استفاده می‌کرد. در علوم شریفه جعفریه (علم جفر؟) وی از علی مرتضی صلوات الله علیه پیروی می‌کند. اگر سیمیا و کیمیا در نظر او عار نبود، همتای بوعلی سیناست. در مکاشفات فلکی، مشاهدات ملکوتی، مغیبات جبروتی و تجلیات لاهوتی کامل است. در اطوار اذکار سبعة لسانی و نفسی و قلبی و سرّی و روحی و حقّی و غیب الغیوب شخص او واصل و متوصل است. در معرفت حقایق دنیا و مشرب توحید زیر آسمان کسی مثل او نیست و نخواهد بود. سپس خطاب به جهانیان می‌گوید: ای جهانیان به همزمانی امام اولیاء مفتخر باشید و ای کشور به یاری آل عبا بر دیگران سبقت بگیرید و ای صاحبان علم، تیه تقلید را ترك کنید و به سرچشمه تحقیق نزدیک شوید، و ای صاحبان معرفت، جستجو در علم الیقین کنید و ای خواص، در صدق و اخلاص سعی نمایید و ای عوام تقوی اختیار کنید.» و در پایان می‌گوید: «اگر بنا به مقتضای من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة اظهار لازم نبود او حال خود را مخفی نگه می‌داشت.

ولی اظهار واجب شد که بر جهانیان حجت باشد.

در نامه دیگری (ظاهراً نوشته خود اوست) که به شاهرخ نگاشته شده است می نویسد: «به موجب «قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربى» محبت و دوستی اولاد مصطفی بر جهانیان واجب است و در این زمان به اجماع اهل بصیرت و بصارت اگر کسی از خاندان نبوت و ولایت بر شریعت و طریقت و حقیقت حضرت رسالت پناهی است، محمد نوربخش است. مصداق حدیثهای «اشرف اُمّتی حملة القرآن» و «العلماء وزّته الأنبياء» و «الشیخ فی قومه کالتبی فی اُمته» ذات اوست. اگر در این دنیا کسی از سادات در فنون علم شرعی و ادبی و حکمی متبحر است و در مکاشفات و معاینات و تجلیات آثاری و احکامی و صفاتی ذاتی و در حقایق توحید و معرفت و تصوف منفرد است و پنجاه مرید صاحب حال دارد که همه در ریاضت و مجاهدت و خدمت و عزلت آزموده و صاحب تجلی و محقق اند، سید نوربخش است و بر مرشدان صمدانی و عالمان ربّانی محبت و ارادت او بر پادشاهان اسلام ملازمت و اطاعت چنین صاحب کمالی واجب است و بیشتر علمای اسلام بلکه همه خواصّ و عوام می دانند که در سراسر دنیا بجز «این کاتب حروف» کسی دیگر با همه جهات با صفات مذکور موصوف نیست.»

اسیری نیز همین نظرها را تکرار کرده است.^{۳۳} مثلاً می گوید:

ملك دين را آن که حالی مقتداست	زیده اولاد، ختم انبیاست
باطن او مخزن سرّ علیست	قرّة العین نبیّ است و ولیست
ختم شد بر ذات او فضل و کمال	در کمالش کی رسد وهم و خیال
منحصر شد رهبری در ذات او	هست منشور جهان آیات او
وارث علم و کمال انبیا	پیشوای اولیا، کشف الورا
هرچه در عالم کمالش نام بود	جمله در ذات شریف او نمود

برای دیگر تعلیمات نوربخش، که مشابهت فراوانی با تعلیمات ابن عربی^{۳۴} و سایر عرفا دارد ما توجه خوانندگان را به ابیات زیر جلب می کنیم. طبق مذاق عامّه عرفا، در کلام نوربخش نیز مضامین و مطالب ترك دنیا و اعتبار از احوال عالم و عشق الهی دیده می شود، ولی نکات و مفاهیم دیگر هم در کلام او مشهود است که مخصوص به خود اوست یا او بدین نکات بیشتر تأکید دارد. مثلاً

مقصود کائنات: مقصود از ممکنات فقط این است که انسانهای کامل به وجود بیایند.

از گردش افلاك بجز نشأة کَمَل	مقصود دگر نیست
این مسئله از ردّ و جدل باز رهیدست	لولاك چو فرمود

عارف که متّصف به صفات کمال شد
 چون منشأ عوالم کلی وجود ماست
 ماییم وجود کلّ موجود
 اطاعت مرشد: به این امر بسیار تأکید دارد:

حقّا که اوست علت غائیِ ممکنات
 بود جهانیان همگی هم زبود ماست
 ماییم ز کائنات مقصود
 جز به فرمان پیر پای منه^{۳۵}
 در دلت هیچ گونه جای مده
 خدمت پیر هم لازم است
 تا جان ندهی به خادمی پیش شعیب
 با حضرت حق سخن چو موسی نکنی

مسئلهٔ بروز: در مرثیهٔ شخصی که او را به لقب «مرشد سالکان راه خدا» یاد کرده است می‌گوید:

گشت تجرید و رفت تا حضرت
 در نیاید مگر به طور بروز
 تا نیاید دگر درین مدت
 گفته شد نکته ای ولی مرموز
 منظور این است که انسان به عنوان بروز انسان دیگری باز هم به دنیا می‌آید. همین مطلب را در جای دیگر نیز گفته است:

روح پاک بسی نبی و ولی
 هر دمش یوسف و علی بودم
 مجتمع گشت تا شدم دانا
 موسی و عیسی و بسی زینها
 آنچه حق بود گفته شد به شما
 آنچه حق بود گفته شد به شما
 نوربخش زمان شدم اکنون
 شد منور ز نور ما همه جا
 مسئلهٔ نور: همان طور که در مقطع غزل مذکور دیده می‌شود، نوربخش تقریباً در هر مقطع به مناسبت لقبش دربارهٔ نور سخن گفته است. خدا نور است و همان طور که جهان از نور خورشید روشن و منور می‌شود دل عارف بلکه جهان از او نورانی می‌شود.

ای عکس جمال تو در آئینهٔ آدم
 وز نور تجلی تو روشن همه عالم
 این سهمی است از نور ازل که برای هر دلی مقرر گشته است.

اگر از نوربخشم در ازل نیست
 ندارد هیچ سودی گفت و گویم

از نوربخش باید آن کس که در ازل
 جانش ز نور عالم لاهوت مشتق است

و کسی که این سهم نور نصیب او نیست تیرگی و ظلمت نصیبش می شود و انسانی که به او تمسک می کند منبع نور می شود و مثل خورشید بر جمادات و نباتات و حیوانات نور می افشانند.

بر جمله کون نوربخشم گر دامن او فُتد به دستم

هر نور که بخشند مرا از تق غیب در پاش فشانم که بود عارف اشیا

چنین مستان همیشه نوربخشد بیا بخشی بیر تا می توانی

همچو خورشید نوربخش بود بر جماد و نبات و بر حیوان
و این خورشید نور حقیقت اگر صرفاً برای يك لحظه نور ندهد قلب انسان مثل شب تاریک تیره و تاری می شود.

خورشید رخت یکدم اگر نور نبخشد آیینۀ دل تار شود چون شب مُظلم
و هرگاه سهم نور به قلب سالک برسد، او می تواند در شب تاریک همه چیز را ببیند.
از نور اگر بخش بیابد دل سالک هرچیز که باشد بنماید به شب تار
و چنین قلبی جایگاه عشق می شود.

دلی را که دادند از نوربخش بود دائماً صدر او جای عشق
و ما برای همه جهان نوربخش و خورشید آسمان کمالیم.

نوربخشیم بر همه عالم از سپهر کمال تابانیم
سید این مطلب را چندین بار و به شکلهای گوناگون تکرار کرده است و نور ولایت نیز که از علی به مظهر موعود رسیده است

از مهر علی صبح ولایت که دمیدست با طالع مسعود

از پرتو آن نور به اقطاب رسیدست تا مظهر موعود

و منبع آن دریای نور است گرچه در این دنیای آلوده به ظاهر از آن جدا به نظر می آید، به همین سبب قابل فهم است.

از بحر نور نهر ولایت که منشق است لطف عمیر حضرت فیاض مطلق است
در عالم کثیف نماید جدا ازو لیکن به غیب غیب به اطلاق ملحق است
خلوت نشینی و چله کشی: سید به آن بسیار اهمیت می دهد.

ای دل بیا به کوی وفا خلوتی گزین در سلك سالکانِ رو بی نشان نشین

از هرچه غیر اوست تیرا نما به دل
تجرید شوز هرچه درین ره نه درخور است
اسیر می گوید:

اربعین‌ها بوده‌ام خلوت‌نشین
بر امید قُرب ربِّ العالمین
(اسرارالشهود، ص ۹۸، بیت ۷)

سیدمحمد نوربخش در آخرین اجازه خود نیز که برای اسیری نوشت به اربعین نشینی تأیید کرده است: «به اشاره الهی فرزند مشارالیه را اجازت فرمودیم که بندگان خدا را... تلقین ذکر خفی مشروط به شرایطی که در صحبت دیده و دانسته در اربعینات متعدده خود بر آن مواظبت نموده بگوید و اربعین نشیند و سالکان را به اربعین بنشانند.»

(مجالس، ص ۳۱۸)

میرزا حیدر نیز اربعین نشینی مریدان او را به طور خاص ذکر نموده است.
ستایش امیون: بعضی جاها از امیون ستایش کرده است.

راه نزدیک است راه امیان نحو و منطق را نیاور در میان
مدح حضرت علی: در بعضی شعرهایش سخاوت و فتوت حضرت علی را ستوده است.
خواهی که از سخای علی بهره‌ور شوی جان باز و تن گداز به دنیای دون مناز
و جای دیگر می گوید:

یا بیا همچون علی مردانه‌وار در ره اسلام می‌زن ذوالفقار
تا شود اسلام محکم چون حدید کفر و فسق و ظلم گردد ناپدید
دولت دین ملک و دنیا باشدت سلطنت اینجا و آنجا باشدت
و اشاره به روگردانی آن حضرت از دنیا کرده است.

طَلَّقَ الدُّنْيَا ثَلَاثًا يَا فَقِيرًا اتِّبَاعًا اقْتِدَاءً بِالْأَمِيرِ
اثبات تشیع سید به استناد اشعار مذکور مشکل است و صاحب مجالس المؤمنین نیز در این مورد دلائل محکم ارائه نکرده است.^{۳۶} منتها چون آغاز اوج صفویان در عصر سید است، شاید جانشینان او مذهب تشیع اختیار کرده باشند و ظاهراً به همین دلیل محمدا عظم و برخی از مورخان ترویج و اشاعه مذهب تشیع در کشمیر را مدیون مبلغین نوربخشی دانسته‌اند و نسبت دادن سیدمحمد نوربخش به امیر شمس الدین عراقی در نظر آنان درست نیست و شوشتری می گوید: «تشیع حضرت خواجه و حضرت میر و سلسله رفیعۀ ایشان الی یومنا هذا اظهر من الشمس و ابین من الّامس است» (مجالس، ص ۳۱۶، سطر ۱۸). درباره شیعه بودن سیدمحمد نوربخش نظر مصنف مجالس المؤمنین را صاحب مجمع الفصحا نیز تکرار کرده

است.^{۳۷} چنانکه با اظهار گله از جامی (به ذیل نعمت الله کرمانی) نوشته است. «... جامی... که مشایخ را در نفعات ذکر کرده است وی و شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی و سید محمد نوربخش قهستانی و جمعی از فضلاء عرفانی شیعه را نام نبرده.»

تشیع میر شمس الدین عراقی: در حدود دو سال قبل شخصی از مردم لاهور به نام سید رضا حسین صفوی را دیدم که اظهار می داشت از بازماندگان سید شمس الدین عراقی است و عراقی را شیعه می دانست. او نام نوربخشیه را ننشیده بود. من احوال نوربخشیه را به او گفتم. در جواب گفت «شاید سنیان برای اینکه عراقی را بدنام کنند او را نوربخشی گفته اند.» سید رضا حسین که خود را صفوی می گوید و رساله ای نیز در شرح حال خانواده خود نوشته است در آن سید شمس الدین محمد عراقی را از فرزندان شیخ صفی الدین اسحق می داند و نسب عراقی را چنین آورده است:



شمس الدین محمد عراقی

سلطان جنید

ولی در سلسله النسب صفویه (چاپ برلین، ص ۶۵)، عراقی جزو فرزندان ابراهیم بن خواجه علی نیست.

سید رضا حسین می گوید عراقی در ۸۸۸ هـ ق به کشمیر رفت و همانجا به سال ۹۳۲ وفات یافت. ماده تاریخ و فاتش یا هادی المصل (۹۳۲) است که به قول او روی سنگ قبر عراقی نیز کنده شده است. او می گوید بعضی از خویشان او متولی مزار عراقی اند و همه شیعه مذهب اند. بنا به گفته رضاحسین از فرزندان عراقی سید مصطفی و پدر او به قصد زیارت مشهد رفتند. پدرش همانجا درگذشت. پسر بزرگ او به کشمیر آمد. سپس به کابل رفت و آنجا سکونت گزید. سید مرتضی یکی از فرزندان او بود که در ۱۸۴۰ م به سبب طرفداری از شاه شجاع به هندوستان آمد. چند تن از اسرای انگلیسی در قلعه بامیان زندانی بودند. ژنرال صالح محمد^{۳۸} قلعه دار بامیان مرید سید مرتضی بود، لذا او را برای آزادی اسرا، فرستادند. او در سپتامبر

سال ۱۸۴۲ اسرا را آزاد ساخت و به لدیانه برد. سپس در لاهور سکونت گزید. چند تن از اسرای هندوستان هنوز آزاد نشده بودند، لذا بنا به دستور لُرد هاردینگ او دوباره پیش دوست محمد به عنوان سفیر فرستاده شد و در حدود صد و سی تن از اسرای هندوستان را آزاد ساخت. بنا به گفتهٔ رضاحسین سیدمرتضی شاه مذکور یادداشتی دربارهٔ خاندان خود گرد آورده بود و در این یادداشت کتابی به نام نالهٔ شمس عراقی را از تألیفات عراقی بر شمرده است.

چنانکه قبلاً ذکر شد، مرحلهٔ سوم عقاید نوربخشی وقتی شروع شد که مبلغین میر شمس الدین در لداخ دست به ترویج این عقاید زدند. ظاهراً چون اهل لداخ پیرو مذهب اهل سنت بودند در ترویج عقاید نوربخشی با مشکلاتی روبه‌رو شدند، لذا این دو مذهب را مخلوط کرده به مردم ارائه نمودند و بنا به اظهارات میر زاحید در کشمیر نیز همین عقاید درهم آمیخته ارائه شد. میر زاحید می‌نویسد: «مردم کشمیر تمام حنفی مذهب بوده‌اند. در زمان فتح شاه که پدر این نادر سلطان باشد مردی آمد شمس نام از طالش عراق و خود را منسوب به نوربخشی کرده و مذهب آورده و نام مذهب نوربخشی نهاده و انواع کفر و زندقه آشکارا کرده و کتابی فقه احوط در میان مردم نامردم انداخته است که با هیچ مذهبی از مذاهب اهل سنت و جماعت و روافض و شیعه موافق نیست. سبِّ اصحابِ نعوذ بالله و عایشهٔ صدیقه را که شعار روافض است بر خود لازم دارند، اما خلاف عقیدهٔ شیعه امیر سیدمحمد نوربخش را صاحب زمان و مهدی می‌دانند و اکابر اولیاء را به تمام بر خلاف شیوع (شیعه؟) معتقدند اما همه را سنی می‌پندارند نعوذ بالله من عقاید الکفر و الزندق و در جمیع عبادات و معاملات از این قبیل تصرفات کرده تزندق محض را مذهب نوربخشی نام نهاده.»^{۳۹}

میرزا نوشته است که او در ورسک (منطقهٔ بدخشان) و دیگر مناطق با نوربخشیان ملاقات نموده و ظاهراً آنان را آراسته به سنن نبوی و پیرو مذهب اهل سنت یافته است. اما وضع نوربخشیان کشمیر را درست ندانسته است. او می‌نویسد: «حالی در کشمیر هر که صوفی است زندقی جندی سختی (مستحلی؟) اباحی ملحدند که از حلال و حرام هیچ خبر ندارند و تقوی و طهارت شب بیداری و کم خوری را نپنداشته‌اند و بس، دیگر هر چه یابند خورند و گیرند که تحاشی ندارند که حرام کدام و حلال چه، همه باجمعهم به اخذ اوقاف که بر وجه حلال است شره و حرص تمام دارند و علی‌الدوام به تعبیر منام و اظهار کرامات که امسال آن شود، این شود و اخبار از مغیبات احوال از آینده و گذشته گویند و بر یکدیگر سجده کنند و به این رسوایی اربعین نشینند و علم و اهل علم را به غایت مذموم و مکروه دارند و شریعت را در راه طریقت دانند چنانکه اهل طریقت را به شریعت اصلا کاری نیست. به این شیوهٔ ملحدان

در جای دیگر دیده نشد. حق سبحانه و تعالی همه اهل اسلام را زاین نوع آفات و بلیات در پناه خود مصون دارد و به راه راست شریعت مستقیم گرداناد.»

وضعیت این فرقه در زمان ما

از نوشته بیدلف برمی آید که تأثیر آمیزش عقاید اهل سنت و اهل تشیع که ضرورت آن به هنگام تبلیغ عقاید نوربخشی در لداخ پیش آمده بود در حدود ۱۸۸۰، نیز باقی بود.^{۴۰} او می افزاید: «نوربخشیان در زمستان، در نماز مثل پیروان مذهب اهل سنت و جماعت دستهای خود را می بندند و در تابستان مانند اهل تشیع باز می گذارند.^{۴۱} مثل اهل سنت نماز را با جماعت می خوانند و فریضه جمعه ادا می نمایند.^{۴۲} اما در وضو به جای اینکه پاها را بشویند مثل شیعیان به مسح کردن اکتفا می کنند. از نظر مراتب بعد از رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) علی را قبول دارند. در محرم مراسم عزاداری شهیدان کربلا برگزار می کنند اما غالباً همین مراسم باعث می شود که با شیعیان درگیر شوند زیرا که پیروان نوربخشی برخلاف شیعیان عقیده دارند که عزاداری باید در مساجد برگزار شود و در نتیجه بیشتر بین این دو فرقه درگیری رخ می دهد. نوربخشیان در اذان «علی ولی الله»^{۴۳} می گویند و شیعیان «علی وصی رسول الله».

بنا به محاسبه بیدلف (در حدود ۱۸۸۰م) عده نوربخشیان در بلتستان بیش از بیست هزار نفر بود. متأسفانه در گزارش سرشماری ایالت کشمیر^{۴۴} در سال ۱۹۱۱م نوربخشیان را جزو اهل سنت حساب کرده اند و آمار جداگانه از آنها درج نشده است. بنا به این گزارش در لداخ مجموع افراد این دو فرقه ۴۳۵۷۴ نفر بود. اما اخیراً شخصی که در لداخ زندگی می کند به ما گزارش داده است که عده نوربخشیان سی تا سی و پنج هزار نفر است. آماری که توسط وزیر مربوط به ما رسیده است حکایت از آن دارد که در ۱۶ دسامبر ۱۹۳۴ در منطقه اسکرود در حدود نه هزار خانوار نوربخشی زندگی می کردند که جمعاً سی و یک هزار نفر می شوند. علاوه بر این عده ای از آنان در بخشهای اسکرود و کرگل^{۴۵} نیز هستند. مسئولین بخش اسکرود آمارهای مذکور را توسط کارمندان خود به دست آورده اند و در شرایط فعلی تخمینی صحیح تر از آن نمی توان ارائه نمود. همچنین در گزارش سرشماری (سال ۱۹۱۱م) آمده است که عده پیروان این فرقه روز به روز کمتر می شود. عده زیادی مذهب شیعه را اختیار نموده اند و بعضی جزو گروه اهل حدیث [سلفیان] درآمده اند، چون در بسیاری موارد با اهل سنت شباهت دارند. مثلاً آنان متعه را قبول ندارند. در نماز جماعت دستها را می بندند. غسل و وضو به طریق اهل سنت به جای می آورند. خلافت خلفای ثلاثه را نیز قبول دارند و مراسم

تکفین و تدفین را هم مثل اهل سنت انجام می‌دهند. در حال حاضر آنان فقط در مناطق چوربت، خپلو، کرس، پرکوته و چند روستا از توابع بخش کرگل زندگی می‌کنند. اخیراً یکی از دوستان بنده طی نامه‌ای از خپلو اطلاعات جالب توجهی درباره نوربخشیان در اختیار من گذاشته است. او می‌نویسد: بسیاری از ساکنان بلتستان در مناطق سرد مثل شمله و مسوری و غیره زندگی می‌کنند... عده آنان ده تا پانزده هزار نفر است... عده‌ای شغل پیمانکاری دارند و کار تعمیرات راهها و جاده‌ها انجام می‌دهند. نام این کشور بلتستان یا تبت خرد است. حکومت آن متعلق به وزارت است که بر سه بخش لداخ، کرگل و اسکردو حکومت دارد. وزیر شش ماه تابستان را در لداخ و شش ماه زمستان را در اسکردو به سر می‌برد. کل جمعیت منطقه زیر نظر وزارت در حدود صد و پنجاه هزار نفر است. جمعیت بخشهای لداخ و کرگل پنجاه هزار و جمعیت بخش اسکردو صد هزار نفر است. کشاورزی تنها وسیله معاش مردم است. زمین اینجا بسیار کم است و هیچ کس حق ندارد که آن را به بیع یا رهن بدهد. آبرسانی از رودخانه یا چشمه صورت می‌گیرد. با یک روپیه می‌توان هفت الی ده سیر^{۴۶} پخته غله خرید. مردم عموماً فقیرند و به تحصیل علم علاقه چندانی ندارند. تنها در شمله و مسوری و غیره مردم به کارهای دستمزد می‌پردازند و مالیات دولتی پرداخت می‌کنند. معلوم است که اگر آنان درآمد نداشتند پرداخت مالیات بر ای آنان میسر نبود. مهاراجه در مناطق اسکردو، خپلو کرس و شگر و غیره عقار یا املاک مختصری به عده‌ای اعطا کرده است. مالکان شیعه مذهب هستند. مردم خپلو و کرس و بخشی از جمعیت شگر نوربخشی‌اند. اکثریت نوربخشیان در خپلو سکونت دارند. اعتقاد آنان آمیزه‌ای است از اعتقادات اهل سنت و اهل تشیع. جالب توجه اینکه به هنگام بحث با اهل سنت از کتاب شیعی دلیل برهان می‌آورند و پاسخ می‌دهند و اگر با یک شیعه مذهب وارد بحث شوند به کتابهای اهل سنت استناد می‌کنند. کتابهای خودشان در سطحی نیست که پاسخگوی این گونه مسائل باشد و در میان آنان دانشمند برجسته نیز وجود ندارد.

گزیده‌ای از اعتقادات نوربخشیه بدین شرح است: نمازهای پنجگانه و جمعه را با جماعت می‌گزارند. در نماز دستها بسته یا باز باشد رواست. پاها اگر نجس باشد شسته می‌شود و گر نه مسح کردن جایز است. رفع یدین می‌کنند در نماز جماعت، بعد از سوره فاتحه و سوره‌ای دیگر حتماً دعای قنوت می‌خوانند. به هنگام وضو گرفتن نیز چند دعا می‌خوانند. هنگام صبح جمع می‌شوند و به اتفاق دعای فتحیه می‌خوانند. در پایان نماز جمعه، بعضی جاها مرثیه می‌خوانند و بعضی جاها ذکر کلمه طیبه می‌کنند. چون مالکین این منطقه همه شیعه مذهب‌اند و نفوذ و قدرت زیادی دارند برگزاری مجالس عزاداری نیز بسیار معمول است.

عقاید نوربخشی در واقع با مذهب اهل سنت مطابقت دارد، اما به دلایلی که در سطور بالا ذکر شد پیروان اهل سنت، بجز در چند منطقه وجود ندارند و بزرگان و اشراف مذهب شیعه را برگزیده‌اند، لذا نوربخشیان اجباراً در مجالس آنان شرکت می‌کنند و مطابق رسوم شیعی عمل می‌کنند. علاوه بر ماه محرم هر پنجشنبه بعد از نماز عشا مجلس مرثیه‌خوانی برگزار می‌شود. عده‌ای در خانه خود مراسم مرثیه‌خوانی برگزار می‌کنند و بعضی جاها این مراسم در مساجد برگزار می‌شود. نسبت به اصحاب رسول بی تفاوتند و به شیعیان هر چه بگویند اینان بد نمی‌دانند و منع نمی‌کنند. مذهب آنان را به نکاح حکم می‌کند، اما آنان در شرایطی متعه را هم جایز می‌دانند. در هر مورد «یا علی مدد» می‌گویند و برای ائمه بسیار تعظیم و حرمت قائل‌اند و در اذان «حیی علی خیر العمل و محمد و علی خیر البشر» می‌گویند.^{۴۷}

در زبان بلتی مرثیه‌ها و نوحه‌ها و قصص به سبک فارسی است. جای اینجا بسیار معمول است. تا یکی جای آماده کند چند نفر جمع می‌شوند و مرثیه می‌خوانند. یک نفر مرثیه را آغاز می‌کند و دیگران با او همخوانی می‌کنند. روزهای تولد ائمه را جشن و سالروز وفات آنان را عزا می‌گیرند. اما مراسم هر دو مناسبت یکی است یعنی جای آماده می‌کنند، مردم جمع می‌شوند و مرثیه می‌خوانند.

در اسکردو ماتم سراها بسیار است و مردم این منطقه همه شیعه‌اند. در خپلو و شگر و کرس، مساجد جامع وجود دارد. در خپلو ماتم سراها اصلاً وجود نداشت. سال گذشته راجه ناصر علی خان در آنجا ماتم سرایی ساخت، ولی نزاع بر سر آن هنوز باقی است. نوربخشیان عقیده دارند که در خپلو نباید ماتم سرایی تعمیر شود و عزاداری و سینه‌زنی باید مثل گذشته در مساجد برگزار شود. تا کنون معلوم نشده که در این مورد چه تصمیمی گرفته شده است.

آثار نوربخشیان

اکنون نگاهی به نوشته‌های نوربخشیان که در دست ماست، می‌اندازیم:

الف. تألیفات سید محمد نوربخش:

۱. غزلیات، در حال حاضر اندکی از نوشته‌های او باقی است. بخش عمده آن به صورت نسخه خطی در موزه بریتانیا موجود است.^{۴۸} تاریخ کتابت نسخه غزلیات او ذکر نشده است. ریو حدس زده است که این نسخه در قرن نهم هجری کتابت شده است، اما با توجه به عنوان غزلها گمان می‌رود که کتابت این غزلها در حیات سید محمد نوربخش انجام شده است.

در این مجموعه جمعاً ۵۳ منظومه مشتمل بر مثنوی و رباعی و بیشتر غزل است. علاوه بر این شانزده بیت از دیگر مأخذ نقل و ضمیمه شده است ولی متأسفانه چون نسخه دیگری وجود ندارد، متن برخی از ابیات مخدوش شده است.

ممکن است در بعضی تذکره‌ها نیز احوال و اشعار سیدمحمد نوربخش ذکر شده باشد. امین احمد رازی احوال او را باختصار ذکر نموده ولی کلامش را درج نکرده است.^{۴۹} در صحف ابراهیم نیز ذکر او موجود است. ممکن است اشعار او را نیز درج کرده باشد. چون نسخه صحف ابراهیم در حال حاضر در دسترس نیست نمی‌توان به‌طور قطع اظهار نظر کرد.^{۵۰} ۲. نامه‌ها: از مجالس المؤمنین، ص ۲۸۱، سطر ۲۲ استنباط می‌شود که شاید مکتوبات او به‌صورت مجموعه موجود بوده است.^{۵۱} در نسخه جامع مراسلات اولوالالباب که قبلاً ذکرش رفت دو نامه به نام او درج شده است. نامه دیگر در این کتاب هر چند عنوان دیگری دارد ولی ظاهراً نوشته هموست.^{۵۲} نمونه دیگری از ترش آخرین اجازه نامه اوست که به اسیری لاهیجی نوشته بود و متن آن در شرح گلشن راز درج شده است. شوشتری از همانجا در مجالس نقل کرده است.^{۵۳}

میرزا حیدر در تاریخ رشیدی از رساله‌ای که پسر میرمحمد نوربخش به او نشان داده بود و نوشته نوربخش بود، ذکر کرده و برخی عبارات (یا مضمون آن) را در کتاب خود درج کرده است.^{۵۴}

۳. کتاب الاعتقادیه: رساله مختصری به نام کتاب الاعتقادیه مشتمل بر ۹۶ صفحه وجود دارد که در آغاز آن آمده است: «ابتداء می‌کنم این رساله یعنی رساله اعتقادیه حضرت شاه سیدمحمد نوربخش طاب ثراه را...». متن اصلی این رساله به زبان عربی بود. در لاهور (۱۳۴۲هـ) متن عربی و شرح فارسی آن آمده است اما غلطهای چاپی زیاد دارد. شوشتری نیز در مجالس (ص ۳۱۵، سطر ۲۰) ذکری از یک رساله عقیدتی به‌میان آورده است که به سیدمحمد نوربخش منسوب است و قسمتی از مضمون آن را درج کرده است که ما با استفاده از نسخه خطی این رساله قسمتی از آن را در حاشیه نوشته‌ایم. مضمون مذکور در نسخه چاپی کتاب الاعتقادیه در صفحه ۶۴ موجود است و می‌رساند که این همان کتابی است که شوشتری بدان اشاره کرده است.

۴. سلسله الذهب: در اخبار الاولیاء^{۵۵} در شرح حال خواجه قطب الدین بختیارکاکلی و شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی^{۵۶} عبارت عربی درج شده و در ابتدای آن نوشته است: «شیخ محمد نوربخش در سلسله الذهب ذکر او چنین کرده است (یا در ذکر او نوشته است). از این عبارت گمان می‌رود که مقصود از شیخ نوربخش شیخ شمس الدین محمد لاهیجی اسیری

است. چون در همین کتاب شیخ نوربخش به عنوان شارح گلشن راز معرفی شده است.^{۵۷} ولی در مجالس^{۵۸} در احوال شیخ علی لالا، بعضی جملات عربی نقل شده است که در ابتدای آن آمده است: «قال غوث المتأخرین السید محمد النوربخش نورالله مرقده و شجره عند ذکر الشیخ الخ» و گمان می رود که این عبارت نیز از سلسله الذهب نقل شده است. بنابراین کتابی در تراجم بزرگان به زبان عربی بدین عنوان بوده است، اما معلوم نیست که تألیف سید محمد نوربخش بوده یا شیخ شمس الدین محمد.

۵. سراج الاسلام: این کتاب قطور مشتمل است بر ۵۱ باب و ۶۲۰ صفحه که در مطبع اعجاز حیدر متورا (هند) به سال ۱۳۳۳ هـ به عنوان «کتاب الاجواب فقه امامیه نوربخش معروف به سراج الاسلام» به چاپ رسیده است. متن کتاب به زبان عربی است و ترجمه زیر نویس و شرح فارسی دارد. بنا به روایت نوربخشیان لداخ این کتاب همان فقه احوط است که قبلاً ذکر شده. مؤلف این کتاب مانند رساله اعتقادیه در تمهید پسر خود را مخاطب قرار داده و نوشته است: «ان الله امرنی ان ارفع الاختلاف من بین هذه الامة اولافى الفروع و ابین الشریعة المحمدية کما کانت فی زمانه من غیر زیاده و نقصان و ثانیاً فی الاصول من بین الامم و کافة اهل العالم.»

میرزا حیدر فتوای علمای هند را راجع به فقه احوط در تاریخ رسیدی درج کرده است. این عبارت عیناً از کتاب مزبور نقل شده است. همچنین شوشتری در مجالس، ص ۳۱۵ سه عبارت از این کتاب نقل شده است. این سه عبارت در ص ۳۰۶ و ۳۵۳ و ۶۱۵ کتاب مذکور موجود است.^{۵۹}

حلاصه فقه احوط به نام سراج الاسلام چاپ شده و در دست ماست. هر چند میرزا حیدر سعی نموده آن را از بین ببرد اما موفق نشد. معلوم نیست که این کتاب از تألیفات شمس الدین عراقی است یا نوشته سید محمد نوربخش زیرا شوشتری آن را از تألیفات سید محمد نوربخش می داند و نظر میرزا حیدر و صاحب وقایع کشمیر را ما قبلاً نقل کرده ایم که آنان اصلاً قبول ندارند که نسبت عراقی به سید محمد نوربخش درست باشد.^{۶۰}

ب. تعدادی از شعرهای جانشینان سید محمد نوربخش در هفت اقلیم درج شده است.

ج. شیخ شمس الدین لاهیجی اسیری: از تألیفات او شرح گلشن راز شهرت فراوانی دارد. بعضی اطلاعات درباره نوربخشیان از کتاب او به دست می آید.
نسخه خطی دیوان اسیری در موزه بریتانیا موجود است.^{۶۱} مثنوی اسرار الشهود او در

مطبعة خادم التعليم لاهور در سال ۱۸۹۴م به چاپ رسید. فهرست مخطوطات فارسی بانگی پور، جلد ۱ (شعراى فارسى فردوسى تا حافظ) ص ۶۴ (رجوع شود به عدد ۱۶) اسرار الشهود اسیری لاهیجی را تألیف عطار دانسته است که درست نیست. هر چند در ص ۹ «در تعریف پیر طریقت خود» عنوان «محمد نوربخش قدس سره» موجود است و همان طور که در سطور بالا ذکر شد در ص ۹۲ شاعر احوال خود را بتفصیل نوشته است و در آن سال خروج خود از اصفهان برای ملاقات با مرشد ذکر کرده است. «هشتصد و چهل و دو بدی بیش و کم»^{۶۲} در نسخه‌ای از شرح گلشن راز همین واقعه را در «تسع و اربعین و ثمانمانه» (۸۴۹) نوشته‌اند. و در ص ۱۰ اشعار ذیل آمده است.

سالکانش هر یکی اعجوبه‌ای بر بساط رهبری منصوبه‌ای
گشته هر يك عارف اسرار حق جان هر يك غرقه انوار حق
پیشوای رهبران راه دین محرمان قرب رب العالمین

در بهار عجم (ص ۳۹) در سند «آماس افتادن» آمده است: «اسیری لاهیجی نوربخشی در مثنوی اسرار الشهود در میان اقسام سالکان آورده الخ» سپس اشعاری را آورده است که در ص ۳۰ مثنوی چاپ شده، موجود است.

برای پی بردن به احوال ابتدایی نوربخشیان مطالعه مثنوی مذکور بسیار مفید است. موجب تعجب است چرا حاجی خلیفه نوشته‌های نوربخشیان را بسیار کم ذکر کرده است. علاوه بر گلشن راز فقط يك کتاب به نام معاش السالکین للشیخ محمد نوربخش که ظاهراً تألیف اسیری است ذکر شده است. احتمالاً او کتاب را ندیده است زیرا درباره آن چیزی نمی‌گوید. کتاب دیگری به نام دیوان نوربخشی را نیز نام برده است.^{۶۳} درباره صاحب دیوان می‌نویسد که از شعراى عجم بود و فقط دیوان غزلیات اوست و همه انبیا را از تذکره هشام (?) نقل کرده است.

یکی از دوستان دو سه رساله جدید نوربخشیان از لداخ برای بنده فرستاده است که ذکر آن بی‌مناسبت نیست. یکی دعوات الصوفیه به زبان فارسی است که در ۱۶۰ صفحه به قطع کوچک در سال ۱۳۲۵ در مطبعة قاسمی بیروت به چاپ رسیده و همانطور که از نامه این رساله برمی‌آید بیشتر شامل دعاهاى عربی است. رساله دیگری به نام رساله امامیه است. این رساله نیز در همان مطبعة و همان سال به چاپ رسیده است. این رساله در واقع خلاصه‌ای از فقه احوط در ایواب طهارت و اذان و اقامت و صوم است. در ابتدای آن آمده است: «اما بعد بدان که این رساله ایست در بیان شریعت محمدیه کما کانت فی زمانه صلی الله علیه و آله از نسخه معتبره اهل حق و یقین و اکمل اولیاء الله المرشدین و افضل علماء المجتهدین منتخب

شده. این رساله در ۴۸ صفحه و به قطع کوچک است. علاوه بر این رساله دیگری نیز وجود دارد که خطی است و ۱۵۰ صفحه به قطع کوچک دارد. این رساله در دو باب است. یکی در اصول و دیگری در فروع. نام مؤلف ذکر نشده و تاریخ کتابت نیز وجود ندارد. بعضی جاها از عراقی بسیار قدردانی شده است و در پایان بحث جالبی درباره نبوت و ولایت موجود است. اما به طور کلی مضامین این رساله با مضامین رساله‌هایی که در بالا ذکر شد شباهت دارد.

یادداشتها

۱. شوشتری، نورالله، مجالس المؤمنین، تهران، ۱۳۹۹ هـ.ق، ۳۱۵-۳۱۳. شوشتری احوال سید محمد نوربخش را عمدتاً از رساله یکی از مریدان سید، محمد بن حاجی محمد سمرقندی که احوال زندگی پیر و مرشد خود را در حیات او نوشته بود، نقل کرده است. نام این رساله ظاهراً تذکره است. احوالی که شوشتری به اختصار از رساله مزبور نقل کرده است حدوداً سالهای ۸۲۶ الی ۸۴۰ هـ.ق را دربر می‌گیرد.
۲. این منطقه را لحسا و الحسا هم می‌گویند.
۳. شوشتری می‌گوید سید محمد در غزلهای خود گاهی نوربخش تخلص می‌کرد و گاهی لحسوی، اما تا به حال به نظر بنده غزلی از سید نرسیده است که لحسوی تخلص داشته باشد.
۴. نوربخش در غزالی می‌گوید:
نوربخشم گفت دردم داد بخش درد او ما را بود نور و صفا
و نیز اسرار الشهود، ص ۹، بیت ۱۴ و همچنین در غزلی می‌گوید:
آمده از غیب نامش نوربخش بود چون خورشید بامش نوربخش
۵. میر در آن زمان ۳۱ سال داشت.
۶. اگر این واقعه درست باشد، نشانه آن است که مریدان سید در دربار شاهرخ هم نفوذ داشتند.
۷. میر در این موقع رباعی گفته است و در چند بیت يك مثنوی هم به این حادثه اشاره نموده است (پیریم و مریدخواجه اسحاق الخ).
۸. قلعه قدیمی شهر هرات است که در شمال شهر و اندرون فصیل واقع است (روضات الجنات الاسفزاری) و هنوز هم موجود است. فریر Ferrier قبل از ۱۸۵۶ م و موهان لعل در ۱۸۴۶ این قلعه را دیده‌اند (رك: سفرنامه موهان لعل، ص ۱۴۶).
۹. از توابع خورستان است.
۱۰. در یکی از نسخه‌های خطی مجالس المؤمنین که نزد پروفیسور محمود شیرانی موجود است و در جهانگیر نگر به سال ۱۰۷۹ ق نگاشته شده، به جای «درس گوید» «درس نگوید» است و جلوگیری از عمائم سیاه سؤال انگیز است. شوشتری در مجالس (ص ۳۱۳) می‌گوید میر بنا به سنت مشایخ خود لباس سیاه می‌پوشید و به ظاهر بعضی از خلفای او هم لباس سیاه بر تن می‌کردند، چنانکه ملا بنائی در مدح شیخ شمس الدین محمد لاهیجی

نوربخشی گفته است:

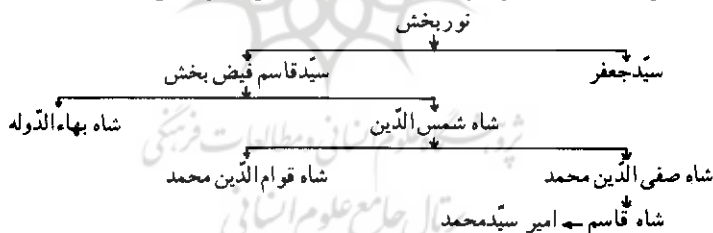
تا دیده‌ام مردم چشمت سیاه‌پوش
النور فی السواد یقین شد مرا یقین
آنکو محال داشت به شب نور آفتاب
در خلعت سیاه بیا گو ترا بین
خصمت چو نافه ار چه کند جامه را سیاه
کامد سیاه‌دل ز خطا همچو مشک چین
در بیت آخر به تیموریان اشاره شده است. ممانعت شاهرخ نشانه آن است که او سیاه‌پوشی سید را مربوط به ادعای خلافت می‌دانست. در بهار عجم (چاپ مطبع نول کشور، ۱۹۱۶م) جلد اول، ص ۳۷۳ این بیت که مضمون بالا را شرح می‌دهد درج شده است.

سلطان رخت لباس عباسی را پوشید مگر سرخلافت دارد
منظور از لباس عباسی جامه سیاه است. حتی شاه اسماعیل نیز وقتی که در ایران جلوس کرد به سیاه‌پوشی شیخ شمس‌الدین اعتراض کرد و جواب شیخ این بود که در سوگ امام حسین (ع) سیاه‌پوش شده است. جالب است که خلفای بنی عباس هم می‌گفتند که در سوگ امام حسین و ابراهیم الامام سیاه‌پوش هستند (رك: ارجوزه ابن المعتز Z.D.M.G.، جلد چهارم، ص ۵۷۸، ابیات ۲۰۷ و ۲۰۸). امروز هم خطیب (امام جمعه) گروه نوربخشی لباس سیاه می‌پوشد. «خطیب باید که تیغی و کمانی به دست گیرد و بدان اعتماد کند و عمامه وردا هر دو یا یکی از آن هر دو سیاه اختیار کند (رك: رساله امامیه، چاپ بیروت، ۱۳۲۵ق، ص ۳۰).

۱۱. به سبب اهمال عاملین شاهرخ یا نفوذ سید در تمام راه مردم گروه گروه برای دیدار سید می‌آمدند و هیچ ممانعتی به عمل نمی‌آمد. آثار عظیمی که این وضع سید در روحیات مردم می‌گذاشت و تحرك و نفرتی که بر ضد دولت، بین آنها ایجاد می‌کرد، به آسانی قابل درک است. سید از تبریز به هرات نامه‌ای فرستاد و در آن این جمله طنزآمیز را نوشت: «تا به اینجا رسیدیم صدهزار مرد نیازمند مشتاق به صحبت رسیدند. یریدون لیطفوا نورالله یا فواهم والله میم نوره ولو کره المشرکون» (مجالس).

۱۲. نسخه موزه بریتانیا، add ۷۶۸۸ گ، ۳۴ ب.

۱۳. بنا به نوشته امین احمد رازی شجره فرزندان سیدمحمد نوربخش به قرار ذیل است:



۱۴. سلطان حسین در ۸۷۸هـ جلوس کرد و در ۹۱۲هـ درگذشت.

۱۵. عالم‌آرای عباسی (چاپ تهران)، ص ۱۵۸؛ مجالس، ص ۳۱۵ به بعد؛ فهرست مخطوطات، ستون ۴۵۸ و ۴۶۵. در عالم‌آرای عباسی نام او شاه‌قاسم نوربخش، در مجالس فیض بخش و در آیین و مآثر الامراء شاه‌قاسم انوار نوشته شده است.

۱۶. اسرارالشنود، چاپ لاهور، ص ۸۲ به بعد.

۱۷. ظاهراً «سگ‌اندر...».

۱۸. یعنی شیخ‌زاده فدائی.

۱۹. احوال او در آتشکده، ص ۲۸۶ نیز موجود است.

۲۰. شاید در اصل «فرو نچیده» بود.

۲۱. ترجمه انگلیسی (لندن) ص ۴۳۴ به بعد.

۲۲. در مورد سالهای حکومت پادشاهان کشمیر اختلاف نظر زیادی وجود دارد. بنا به گفته او نخست در سال ۸۹۴هـ و

سپس از ۹۰۳ تا ۹۰۴ هـ ق حکومت کرد. رك: مجله انجمن سلطنتی آسیایی، ۱۹۱۸، ص ۴۱۵.

۲۲. متن این فتوا در تاریخ رشیدی درج شده است.

۲۴. میرزا این عبارت را بین ۹۴۸ تا ۹۵۳ هـ ق نوشته است.

۲۵. نزدیک به ۱۰۰۶ هـ ق.

۲۶. جهانگیر در توزک، چاپ علیگر، ۱۸۸۴ م، ص ۳۰۱، این عبارت را اضافه کرده است که صنعتگران سنی و سپاهیان شیعه بودند.

۲۷. یعنی شاه قاسم فیض بخش.

۲۸. محمداعظم می گوید: «سیدمحمد نوریخس از خلفای امیر کبیر علی ثانی است، انتساب عراقی به جناب ایشان افترای محض است.

۲۹. محمداعظم می گوید که عراقی و مریدان او در کشمیر و تبت تشیع را رواج دادند و Vigne سیاح فرنگی می نویسد که در اواسط قرن هیجدهم نوریخسهای مدتی تخت اسکردو را نیز متصرف شدند.

۳۰. بابا دانیال پسر عراقی، نیز از جمله کسانی بود که با حفظ جان خود به لداخ فرار کردند. در رساله دعوات الصوفیه (میروت، ۱۳۱۸ هـ ق، ص ۵۷) اسم او شیخ دانیال آمده است. اسامی هشت خلیفه او نیز در این رساله ذکر شده که بدین قرار است: ۱. شمس الدین رشید؛ ۲. میر حسن رهنما؛ ۳. میر دانیال دانا؛ ۴. میر ابوسعید سعدا؛ ۵. میر مختار اخیار؛ ۶. میر نجم الدین ثاقب؛ ۷. میر محمد نورانی؛ ۸. میر محمدشاه مخدوم الفقرا. اما در همین رساله، ص ۶۰، بعد از شماره پنجم، نام میر جلال الدین آمده است و اسم میر شاه جلال الدین سیدالاخیار بعد از شماره هشت آمده است که در مجموع عده خلفای اوده نفر می شود، در ص ۵۹ و ۶۰ همین رساله به این افراد و سیدمحمد نوریخس و پیروان او، لقب «مشایخ سلسله الذهب» داده شده است. ظاهراً اولین بار اسیری این نام را برای این سلسله به کار برده است (مجالس، ص ۳۱۶).

بنا به گفته بیدولف (Biddulph) قبر دو پسر شمس الدین، میر مختار و میریحی هنوز هم در کرس (شگر) وجود دارد (اقوام هندوکش، ص ۱۲۵). ظاهراً نام میر مختار، در اسامی خلفای مزبور در ردیف ۵ قرار دارد. اما نمی توان گفت که او پسر شمس الدین است.

۳۱. شکی نیست که اشعار سید تا آنجا که ما توانستیم به دست آوریم بسیار ناچیز است و ممکن است که اطلاع بیشتر از نوشته های او نظریات ما را تغییر دهد. اما از آثاری که در دست داریم به این نتیجه رسیده ایم و آنها را با دقت ارائه می کنیم. در مورد ادعای مهدویت او رك: اسرارالشنهوره، ص ۹.

قطب اعظم دین و ملت را پناه	مهدی دوران و فخر اولیاء
مظهر جامع امام الاصفیاء	فقر دانش بر کمالاتش گواه
بود جامع دانش از اطوارها	گشته بر تخت ولایت پادشاه
	کرده دورش فخر بر ادوارها

و به مجالس، ص ۳۱۵، از نظر این ادعاها بیتهای ۱۴۹ (مظهر اسماء)، ۱۷۱ (مظهر موعود)، ۲۴۸ و ۳۵۸ (مظهر ذات و صفات)، ۱۹۶ و ۳۰۸ (مظهر جامع)، ۱۰۵ و ۱۹۳ (خاتم اولیاء)، ۲۱۰ (مقتدای زمین و زمان) مندرج در ضمیمه ۱ جالب توجه است.

صاحب مجالس (ص ۳۱۵) می نویسد: مشهور است که در مجلس سید وقتی که مریدان به ادعای مهدویت او اشاره می کردند شاه قاسم در حضور سید آنان را توبیخ می کرد و می گفت: «شما سید را بدنام می کنید». ظاهراً این عمل به دورانی مربوط می شود که سختگیرهای شاهرخ او را وادار کرده بود که ادعای مهدویت را پس بگیرد. اما شکی نیست که مریدان او را کماکان مهدی موعود می دانستند، چنانکه میرزا حیدر در مورد عقاید آنان می گوید: «اما خلاف عقیده شیعه امیر سیدمحمد نوریخس را صاحب الزمان و مهدی موعود می دانند.»

۳۲. رك: ریو، فهرست مخطوطات موزه بریتانیا به كمك فهرست اعلام.

۳۳. اسرارالشهدود، ص ۹.
۳۴. این عربی رئیس کَمَل
تفصیل حقایق و معانی
ورک: مجالس، ص ۳۸۱، سطر ۲۲ به بعد.
۳۵. شاید اسیری با در نظر گرفتن این بیت و بیت بعدی گفته است:
اختیار خود به دست پیر ده
بر سر خود يك قدم هرگز منه
(اسرارالشهدود، ص ۹۷، بیت ۲ و ۳) و جای دیگر می گوید:
امر کامل گفت امر حق شمار
گر همی خواهی که یابی وصل یار
نهی حق دان آنچه مرشد نهی کرد
قند نوشی کن چو باید زهر خورد
در این ابیات گوینده سیدمحمد نوربخش است و مخاطب اسیری. اسیری خدمتی را که شانزده سال برای
سیدمحمد نوربخش انجام داده است، چنین بیان می کند:
سالها بودم ملازم بر درش
گشته بودم بندۀ حلقه به گوش
گاه خدام بودم اندر مطبخش
گاه فرآش در آن آستان
که مکاری بودم و که گله بان
می دویدم بهر خدمت يك تنه
روز تا شب پابرنه گرسنه
شب نه فرشم بود نه بالین سر
نه مراد نفس نه خواب و نه خور
۳۶. رک: مجالس، ص ۳۱۵. جان براون درباره درویشان کتابی دارد که در ۱۸۶۸م به چاپ رسیده است. در صفحه ۱۲۶
آن کتاب با استناد به «ذیل شقایق التعمانیه نوربخشیان را فرقه ای از نقشبندیان دانسته است. حاجی خلیفه چندین
ذیل شقایق را ذکر کرده است. (کشف الظنون، ص ۶۵ به بعد). معلوم نیست که اشاره براون به کدام ذیل شقایق
است.
- در شرح گلشن راز، اسیری سلسله خود را شرح داده است که در مجالس، ص ۳۱۶، درج شده است. اما در مجالس
بین سیدمحمد نوربخش و شیخ علاء الدوله سمنانی سه واسطه حذف شده است. شیخ علاء الدوله سمنانی ← شیخ
محمود ← سیدعلی همدانی ← خواجه اسحاق ختلانی ← سیدمحمد نوربخش. بنا به اظهار براون تأثیرات
عقاید نوربخشیان به کشور عثمانی هم رسیده است. اما چگونگی تأثیر معلوم نیست.
۳۷. جلد دوم، ص ۴۲.
۳۸. در زورنال آف لیدی سیل (چاپ لندن، ۱۸۴۳م)، ص ۴۲۵ ذکر صالح محمد و سید مرتضی موجود است، اما
جزئیات وقایع که سیدرضا حسین بیان کرده است وجود ندارد.
۳۹. دو نسخه خطی تاریخ رشیدی در کتابخانه دانشگاه پنجاب موجود است. بین این دو نسخه برخی اختلاف کوچکی
وجود دارد و من با مقابله این دو نسخه خطی بعضی کلمات را تصحیح کرده ام.
۴۰. اقوام هندوکش، ص ۱۲۵.
۴۱. رک: فقه امامیه نوربخش معروف به سراج الاسلام، ص ۹۵: «و اما ادب الیدین حال القیام فیجوز ارسالهما... و
یجوز عقدهما... والاولی و لحاظ الضیف ارسالهما و فی الشتاء عقدهما».
۴۲. سراج الاسلام، ص ۱۳۶: «اما صلوة الجماعت فهی فرض علی الکفایة الرجال».
۴۳. سراج الاسلام، ص ۵۳ (دوبار بعد از شهادتین).
۴۴. گزارش سرشماری منطقه کشمیر در سال ۱۹۱۱م، بخش اول، ص ۱۰۵.
۴۵. همین مأخذ نشان می دهد که پیشوایان مذهبی نوربخشی که وجودشان، در آن زمان مسلم است، از این قرارند:
سیدمحمد شاه، در منطقه کرس، بخش اسکردو و بخش کرگل؛ سیدمختار شاه، در منطقه خیلو و بخش کرگل؛

- سیدیحیی در منطقه شگر، بخش اسکردو؛ و سیدمحمد علی، در روستای کورو. همچنین مأخذ مذکور نشان می دهد که اینان دیگر با مردم خراسان و ختلان روابط مذهبی ندارند و نمی توان گفت در ختلان و خراسان هنوز هم پیروان نوربخشی وجود دارند یا نه.
۴۶. يك سير بخته در حدود يك كيلو است.
۴۷. رك: سراج الاسلام، ص ۵۳.
۴۸. رك: فهرست ريو، ص ۹۸۲۵.
۴۹. هفت اقليم، ج ۳، ص ۴۲ تا ۴۴.
۵۰. رك: فهرست مخطوطات برلين، ص ۶۲۲، شماره ۱۴۹. مترجم اين مقاله عكس نسخه خطی صحف ابراهيم، كتابخانه دانشگاه توپینگن، شماره ۷۱۱، را در دست دارد. در آن درديف نون شرح حال يك نفر به نام نوربخش وجود دارد بدین عبارت: «نوربخش- سيدنورالدين بخش، احوالش از جانی [بر] مؤلف حقیر واضح نشده». مؤلف اشعار او را نقل نکرده است.
۵۱. رك: مجالس، ص ۲۵۶.
۵۲. موزه بریتانیا، add ۷۶۸۸، ص ۳۴ب.
۵۳. مجالس، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.
۵۴. رك: ترجمه انگلیسی تاریخ رشیدی از راس، ص ۴۳۵.
۵۵. اخبارالاولیاء چاپ مطبع احمدی، دهلی، ۱۲۷۰ هـ، ص ۳۰.
۵۶. ص ۳۲.
۵۷. ص ۲۵۳.
۵۸. ص ۳۰۹.
۵۹. ما این را بر اساس نسخه خطی پروفیسور شیرانی می نویسیم وگرنه در نسخه چاپی مجالس چنین آمده است: «و در رساله عقیده که به او منسوب است آورده که والجهاد یعنی الاکبر والاصغر الخ»، ولی از نسخه خطی معلوم می شود که قسمتی از عبارت افتاده است. اصل عبارت چنین است: «و در رساله عقیده که به او منسوب است منوصیت و عصمت و علم و تقوی و شجاعت و سخاوت را از جمله شرایط و ارکان امامت شمرده و در مبحث جهاد از کتاب فقه احوط که به او منسوب است آورده که والجهاد یعنی الاکبر والاصغر الخ.
۶۰. بیدولف بر اساس روایات شفاهی نوشته است که فقه احوط را شمس الدین عراقی مدون کرد، سپس مخفیانه زیر پوست درختی پنهان کرد و با گذشت يك سال وقتی درخت به حالت طبیعی خود برگشت به مردم گفت: «سیدمحمد نوربخش در خواب به من گفته است که فلان درخت را ببرد، چیزی در آن پیدا می شود که تمامی شك و تردید را برطرف خواهد کرد. خلاصه بدین طریق معجز نما این کتاب از درخت پیدا شد و مردم که حاضر به پذیرش تشیع نبودند گروه در گروه در سلك پیروان مذهب نوربخشی درآمدند (اقوام هندوکش، ص ۱۲۳ به بعد).
۶۱. فهرست ريو، ص ۶۵۰ الف.
۶۲. در نسخه چاپی ششصد چاپ شده است. من از روی حدس و قیاس هشتصد نوشته ام. در مجله اورینتال کالج لاهور، شماره فوریه، ۱۹۳۵م، ۸۴۷ به جای ۸۴۲ سهو چاپی بود. این اشتباه در نسخه چاپی کتاب برطرف شده است و ممکن است که چهل و دو در اصل چهل و نه باشد.
۶۳. در کشف الظنون چاپ اروپا دیوان نصیبی نوربخشی نوشته است. اما در چاپ قسطنطنیه بعد از دیوان نصیبی، دیوان نوربخشی جداگانه درج شده است.